سیره علمی امام رضا علیه السلام

پس از تحمیل ولایت عهدی توسط مأمون بر امام رضا علیه السلام در خراسان، جلسات گسترده بحث و مناظره به دستور مأمون تشکیل گردید و از اکابر دانشمندان و علماء زمان، اعم از مسلمان و غیر مسلمان برای حضور در این جلسات دعوت می شد.

بدون شک پوشش ظاهری این مناظرات اثبات و تبیین مقام والای امام هشتم علیه السلام در رشته های علوم مختلف و معارف قرآنی بود؛ اما اینکه هدف و یا اهداف پشت پرده مأمون از این کار چه بوده، احتمالات و اقوالی بیان شده است

گروهی بر این باورند که هدف مأمون جز این نبود که به پندار خویش مقام امام علیه السلام را در انظار مردم مخصوصا ایرانیان پایین آورد و مردم گمان کنند که حضرت رضا علیه السلام تنها به مسائل ساده قرآنی یا حدیثی آشناست و از فنون و علوم دیگر بی بهره است؛ چنان که خود مأمون به سلیمان مروزی، عالم مشهور علم کلام، بعد از اینکه دستور داد با حضرت رضا علیه السلام مناظره کند، گفت: «هدف من چیزی جز این نیست که راه را بر او ببندی؛ چرا که می دانم تو در علم و مناظره توانا هستی.»

[مناظرات امام هشتم علیه السلام و دفاع از اهل بیت علیهم السلام](http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/6581/76701)

### **اهداف مأمون از تشکیل مناظرات**

پس از تحمیل ولایت عهدی توسط مأمون بر امام رضا علیه السلام در خراسان، جلسات گسترده بحث و مناظره به دستور مأمون تشکیل گردید و از اکابر دانشمندان و علماء زمان، اعم از مسلمان و غیر مسلمان برای حضور در این جلسات دعوت می شد.

بدون شک پوشش ظاهری این مناظرات اثبات و تبیین مقام والای امام هشتم علیه السلام در رشته های علوم مختلف و معارف قرآنی بود؛ اما اینکه هدف و یا اهداف پشت پرده مأمون از این کار چه بوده، احتمالات و اقوالی بیان شده است که برخی از آنها از این قرار است:

1. گروهی بر این باورند که هدف مأمون جز این نبود که به پندار خویش مقام امام علیه السلام را در انظار مردم مخصوصا ایرانیان پایین آورد و مردم گمان کنند که حضرت رضا علیه السلام تنها به مسائل ساده قرآنی یا حدیثی آشناست و از فنون و علوم دیگر بی بهره است؛ چنان که خود مأمون به سلیمان مروزی، عالم مشهور علم کلام، بعد از اینکه دستور داد با حضرت رضا علیه السلام مناظره کند، گفت: «هدف من چیزی جز این نیست که راه را بر او ببندی؛ چرا که می دانم تو در علم و مناظره توانا هستی.»

و اباصلت نیز در این باره می گوید: «از آنجا که امام در میان مردم به علت فضائل و کمالات معنوی خود محبوبیت روزافزون می یافت، مأمون بر آن شد که علماء کلام را از هر نقطه کشور فرا خواند تا در مباحثه، امام را عاجز کنند و بدین وسیله، مقامش از نظر دانشمندان پایین بیاید و عامّه مردم نیز پی به کمبودهایش ببرند؛ ولی امام علیه السلام دشمنان خود، از یهودی، مسیحی، زردشتی، برهمن، صابئی، منکر خدا و... همه را در بحث محکوم کرد.»

2. ممکن است هدف مأمون این بوده که می خواسته مقام والای امام هشتم علیه السلام را تنها در بُعد علمی منحصر کند و تدریجا از مسائل سیاسی کنار بزند و چنین نشان دهد که امام مردی عالم و پناهگاه امت اسلامی در مسائل علمی است، نه در مسائل سیاسی و به این ترتیب، شعار تفکیک دین از سیاست را عملی کند.

3. مناظرات پوششی بوده است برای سرگرمی مردم و پوشیده ماندن نقاط ضعف حکومت مأمون.

4. انگیزه دیگر مأمون این بوده که به عنوان یک زمامدار عالم در جامعه اسلامی معرفی شود و مردم عشق او را به علم و دانش، آن هم در محیط ایران و اسلام آن روز باور کنند و از این طریق، گروهی را جذب دستگاه خود سازد.

به هر حال، مناظرات با هر انگیزه که تشکیل می شد، نتوانست مأمون را به اهداف خود برساند و برعکس، هر بار نتیجه به سود حضرت رضا و اهل بیت علیهم السلام تمام می شد.

### **تنوع مناظرات**

مناظرات حضرت رضا علیه السلام فراوان و متنوع است که بخش مهمی از این مناظرات را شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام » و مرحوم علامه مجلسی در جلد 49 «بحارالانوار» و مرحوم طبرسی در جلد دوم «احتجاج» نقل کرده اند. همچنین در کتاب «مسند الامام الرضا علیه السلام » جلد 2 نیز آمده است. اهم این مناظرات از این قرار است:

1. مناظره با جاثلیق پیشوای بزرگ مسیحیان در زمان حضرت رضا علیه السلام ؛

2. مناظره با رأس الجالوت پیشوای یهودیان در آن زمان؛

3. مناظره با هربز اکبر پیشوای زردشتیان؛

4. مناظره با عمران صابئی مدافع مذهب صابئین که خود را پیرو حضرت یحیی علیه السلام می دانند؛

5. مناظره با سلیمان مروزی مشهورترین عالم علم کلام در خطه خراسان؛

6. مناظره با علی بن محمد بن جُهم ناصبی؛

7. مناظره با ارباب مذاهب مختلف در بصره؛

8. مناظره با جمعی از علماء و خود مأمون.

تک تک مناظرات حضرت دارای محتوای عمیق و عالی است و از نظر فن مناظره و طرز ورود و خروج در بحثها پربار و راهگشا و آموزنده است. در این مقال، فقط به آن سخنان و آن بخش از مناظرات آن حضرت اشاره می کنیم که به نوعی از اهل بیت علیهم السلام دفاع و حقانیّت آنها به اثبات رسیده است.

### **1. مناظره با جاثلیق**

بخش اصلی و مهم این مناظره، مربوط به اثبات نبوت پیامبر اکرم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، در قسمتی از آن می خوانیم:

«جاثلیق گفت: آری، می پذیرم که یوحنا از مسیح علیه السلام نقل کرده است و بشارت به نبوت مردی و نیز بشارت به اهل بیت و وصیش داده است؛ اما نگفته است این چه زمانی واقع می شود و این گروه را برای ما نام نبرده است.

حضرت فرمود: اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و آیاتی از آن را که نام محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و امتش در آنهاست، برای تو تلاوت کند، آیا ایمان به او می آوری؟» جاثلیق گفت: بسیار خوب.

حضرت به نسطاس رومی فرمود: آیا سِفر سوم انجیل را حفظ داری؟ گفت: بلی، حفظ دارم. سپس حضرت به رأس الجالوت (بزرگ یهودیان) رو کرد و فرمود: آیا تو هم انجیل می خوانی؟ گفت: آری، به جانم سوگند! فرمود: سفر سوم را برگیر! اگر در آن ذکری از محمد و اهل بیتش بود، به نفع من شهادت بده و اگر نه، شهادت نده! سپس امام علیه السلام سِفْر سوم را قرائت کرد تا به نام پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. آن گاه متوقف شد و رو به جاثلیق کرد و فرمود: ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش می خوانم، آیا قبول داری که من از انجیل باخبرم؟ جاثلیق گفت: آری. پس حضرت نام پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و امتش را برای او تلاوت کرد و سپس فرمود: ای نصرانی! چه می گویی؟... جاثلیق: من آنچه را که وجود آن در انجیل برای من روشن شده است، انکار نمی کنم و به آن اعتراف دارم.»

در جملات فوق، به خوبی حضرت رضا علیه السلام در کنار اثبات حقانیت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، امامت و وصایت امامان و اهل بیت عصمت علیهم السلام را نیز به اثبات رسانده است.

### **2. مناظره با یحیی بن ضحاک سمرقندی**

روزی مأمون گروهی از فقهاء و متکلمان را جمع کرد تا با امام رضا علیه السلام مناظره کنند. حضرت فرمود: شما یک نفر از بین خود انتخاب کنید و هر چه او گفت، شما ملتزم باشید! همه رضایت دادند که یحیی بن ضحاک سمرقندی که مانند او در خراسان نبود، انتخاب شود. ... آن گاه حضرت رو کرد به مأمون و فرمود: یحیی باید از پیشوایان خود برای من خبر دهد؛ آیا آنها نسبت به خودشان دروغ گفتند یا راست گفتند؟

پس اگر اعتقاد او این است که آنها نسبتهای دروغ به خود داده اند، کذاب هستند و در نتیجه، لیاقت امامت [و خلافت] را ندارند و اگر عقیده اش این است که آنها هر چه نسبت به خود گفته اند، راست گفته اند، پس اوّلی از آنها (ابوبکر) گفت: «اَقیلُونی وَلِیَّتَکُمْ وَ لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ؛ خلافت را از من پس بگیرید [و مرا معاف دارید! ولی و خلیفه شما شدم،] در حالی که بهترین شما نیستم.» و دومی (عمر) گفت: «کانَتْ بَیْعَةُ اَبِی بَکْرٍ فَلْتَةً وَقَی اللَّهُ شَرَّها فَمَنْ عادَ لِمِثْلِها فَاقْتُلُوهُ؛ بیعت ابی بکر فتنه ای بود که خدا شرّش را حفظ کند. پس اگر کسی دو باره چنان بیعتی انجام دهد، او را بکشید!»

... و کسی که قتلش واجب است، چگونه عهد [و توصّیه] او برای غیرش (انتخاب عمر) پذیرفته می شود، در حالی که خود او گفت: برای من شیطان گمراه کننده ای است. پس هر گاه به من مایل شد، مرا نگه دارید! و اگر خطا کردم، ارشادم کنید!» پس اگر راست می گویند، امام و پیشوا نیستند و اگر دروغ می گویند، یحیی چه جوابی دارد!

### **مناظره با جمعی از علماء عراق و خراسان**

گروهی از علماء عراق و خراسان به امر مأمون، در جلسه ای گرد هم آمدند. از امام رضا علیه السلام نیز دعوت به عمل آمد.

### **برگزیدگی عترت علیهم السلام**

وقتی حضرت در آن مجلس حضور یافت، مأمون رو به حاضران در مجلس کرد و گفت: از معنای این آیه به من خبر دهید: «ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا»؛ «سپس این کتاب را به آن بندگانمان که آنها را برگزیده بودیم، به میراث دادیم.»

علماء در جواب گفتند: منظور خداوند، همه امت [اسلامی] است.

مأمون رو به امام رضا علیه السلام کرد که شما [در این باره] چه می گویی؟ حضرت فرمود: آن گونه که علماء گفتند، نمی گویم، بلکه می گویم: «اَرَادَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَ بِذَلِکَ الْعِتْرَةَ الطَّاهِرَةَ؛ منظور خدای تبارک و تعالی از این [کلمه اصطفینا] عترت پاک [رسول خدا] است.»

مأمون گفت: چگونه منظور خداوند عترت است، نه مابقی امت؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر خداوند هم امت را قصد کرده بود، پس همه امت باید در بهشت باشند؛ چون [در ادامه آیه] همه را اهل بهشت قرار داده، می فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا»؛ «بهشتهای همیشگی که داخل آن می شوند.» [یقینا همه امت اسلامی اهل بهشت نیستند،] پس وراثت مخصوص عترت پاک است، نه دیگران.

### **معصوم بودن عترت علیهم السلام**

آن گاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: آنان همان کسانی هستند که خداوند در قرآن توصیفشان کرده و فرموده: «اِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا»؛ «همانا خداوند می خواهد که آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» و آنان همان کسانی اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که من دو چیز گران بها: کتاب خدا و عترتم (اهل بیتم) را میان شما به جای می گذارم. هیچ گاه از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه در حوض [کوثر] بر من وارد شوند. ببینید که پس از من با آن دو چگونه برخورد می کنید. «یا أَیُّهَا النَّاسُ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ؛ ای مردم! به آنان چیزی یاد ندهید؛ زیرا آنان از شما داناترند.»

### **مراد از آل کیست؟**

در ادامه مناظره، علماء پرسیدند: ای اباالحسن! آیا «عترت» همان «آل» است یا غیر آن؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: آنان همان آل هستند [نه غیر آن]. علماء گفتند: این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که از او روایت شده که فرمود: «اُمَّتِی آلِی؛ امت من آل من هستند.»

حضرت فرمود: [هرگز مراد از آل، امت نمی تواند باشد. دلیل آن این است که] از شما می پرسم: آیا صدقه بر آل محمد صلی الله علیه و آله حرام است [یا نه]؟ گفتند: آری [حرام است].

حضرت فرمود: آیا بر امّت [نیز[ حرام است؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: این فرق میان آل و امت است. [لذا نمی شود گفت آل یعنی امت. آن گاه فرمود:] وای بر شما به کجا می روید!

برتری عترت در قرآن

حضرت رضا علیه السلام هر چند در محاصره مأمون و دستگاه او قرار داشت، ولی هر جا فرصت می یافت، برتری و حقانیت اهل بیت علیه السلام را از طریق قرآن به اثبات می رساند تا مخالفان نیز وادار به پذیرش شوند.

در ادامه مناظره پیش گفته می خوانیم:

مأمون گفت: آیا خداوند عترت را در قرآن بر مردمان دیگر برتری داده است؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «انَّ اللَّهَ الْعَزِیزَ الْجَبَّارَ فَضَّلَ الْعِتْرَةَ عَلَی سَائِرِ النَّاسِ فِی مُحْکَمِ کِتَابِهِ؛ [بلی] به درستی که خداوند عزیز و قهّار عترت را در آیات محکم کتابش بر دیگر مردمان برتری داده است.»

مأمون گفت: [این برتری دادن] در کجای کتاب خداست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: در سخن خدای متعال که فرمود: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ»؛ «به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است و فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.»

سخن حضرت اشاره به این است که عترت همان ذریه و فرزندان برگزید ابراهیم علیه السلام هستند که بر دیگران برتری داده شده اند. و آیات دیگری نیز در برتری اهل بیت علیهم السلام آمده است؛ چنان که حضرت در ادامه می فرماید:

و خداوند در جای دیگر فرمود: «اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً»؛ «یا اینکه نسبت به مردم (اهل بیت) برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی عظیم بخشیدیم.»

منظور از «الناس» پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام می باشند؛ چنان که در تفسیر صافی روایات متعددی به این مضمون نقل شده است. زمخشری نیز گفته منظور از «الناس» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان است که البته مؤمنان دارای فضیلت، همان اهل بیت علیهم السلام هستند. حضرت رضا علیه السلام در ادامه سخنان می فرماید:

آن گاه خداوند در قرآن روی سخن را به مؤمنان دیگر باز گردانده، [دستور داده است که از اهل بیت علیهم السلام اطاعت کنند؛ لذا] می فرماید: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَْمْرِ مِنْکُم»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و صاحب امر از خود را [نیز] اطاعت کنید!» مقصود [از دو آیه پیش گفته[ کسانی است که کتاب [خدا] و حکمت را به ارث برده اند (اهل بیت علیهم السلام ) و به خاطر این دو میراث به آنان رشک و حسد برده می شود... و [در آیه دوّم[ اطاعت از برگزیدگان منظور است.»

در ذیل آیه فوق، روایات فراوانی وارد شده است که منظور از صاحبان امر اهل بیت علیهم السلام می باشند، از جمله امام صادق علیه السلام فرمود: «این آیه «اَطیعُوا اللّهَ» در باره علی بن ابی طالب، حسن و حسین علیهماالسلام وارد شده است. پس گفته شد: مردم می گویند: چرا خداوند در کتابش (قرآن) نام علی و اهل بیت علیهم السلام را نبرده است؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: به آنها بگویید:

خداوند نماز را نازل [و واجب[ فرمود، ولی [در قرآن] نفرمود: سه رکعت و یا چهار رکعت بخوانید تا اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز را برای آنها تفسیر [و تعداد رکعات را بیان ]کرد و [آیه] زکات را بر پیغمبر نازل کرد و نفرمود: از هر چهل درهم، یک درهم پرداخت کنید تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم تفسیر کرد. و حج را واجب کرد و نفرمود: هفت بار طواف کنید تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرد و همین طور آیه «اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَْمْرِ مِنْکُمْ» در باره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولای اوست. و فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می کنم... و قرآن برای تأیید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیه تطهیر را در باره علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل فرمود.»

### **تفسیر اصطفاء در قرآن**

علماء در ادامه مناظره پرسیدند: آیا خدای متعال «اصطفاء» (برگزیدگی) را در قرآن تفسیر فرموده است؟ امام رضا علیه السلام فرمود: برگزیدگی [و اصطفاء] را به غیر از باطن [آیات] در ظاهر [قرآن] در دوازده جا تفسیر کرده است:

### **1. آیه تطهیر**

«اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا»؛ «همانا خداوند اراده کرد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] ببرد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» و این فضیلت عصمت نشانه انتخاب و مصطفی بودن اهل بیت علیهم السلام می باشد.

### **2. آیه مباهله**

«فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا وَ اَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ»؛ «بگو: بیایید، پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و نفوس ما و نفوس شما را دعوت کنیم. آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» خداوند در آیه فوق پاکان را از دیگران ممتاز ساخته و به پیامبر دستور داده آنها را برای مباهله بیاورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را آورد و آنان را همپای خویش قرار داد. آن گاه حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«آیا معنای سخن خدا: «اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُم» را می دانید؟ علماء حاضر در مجلس مأمون گفتند: مقصود از آن خود پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: اشتباه گفتید. مسلما تنها علی علیه السلام را قصد کرده است. از چیزهایی که دلالت بر این مطلب می کند، سخن پیامبر است که در مورد طائفه «بنُو ولیعه» فرمود: باید [به کارهای زشت خود] پایان دهند وگرنه مردی همچون خودم را به سوی ایشان می فرستم (علی علیه السلام ). و این امتیازی است که هیچ کس به آن پیشی نگرفته و برتری ای است که هیچ بشری به آن راه نیافته و شرافتی است که هیچ آفریده به آن سبقت نگرفته است؛ چرا که جان علی علیه السلام را همانند جان خویش قرار داد.»

علماء عامّه، از جمله زمخشری به این مسئله اعتراف دارند که آیه مباهله قوی ترین دلیل بر برتری اصحاب کساء علیهم السلام است.

### **3. باز ماندن درِ خانه اهل بیت علیهم السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله**

امام چهارم علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله همه مردم را از مسجدش بیرون کرد [و در خانه های آنها را به مسجد بست]، جز عترت [خویش] را [که درب خانه آنها را به سوی مسجد باز گذارد]، به طوری که مردم زبان به شکایت گشودند و عبّاس [عموی پیامبر] شِکوه کرد و گفت: ای رسول خدا! [در خانه[ علی را باقی گذاشتی و [در خانه های دیگر را بستی و ]ما را بیرون کردی؟ فرمود: «من او را باقی نگذاشتم و شما را بیرون نکردم، بلکه خدا او را [در مسجد] باقی گذاشت و شما را بیرون کرد.»

و این قضیّه آشکار کننده این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که فرمود: «منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است.»

علماء گفتند: این در کجای قرآن آمده است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: در این مورد، آیه ای از قرآن را برای شما می خوانم که شاهد این ادعاست و آن این است: «وَ اَوْحَیْنا اِلی مُوسی وَ اَخیهِ اَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَةً»؛ «و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن، برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید!» در این آیه شأن و مقام هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام و همچنین شأن و مقام علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله [با توجّه به حدیث منزلت بیان شده] است. و همراه این، دلیل آشکار دیگری در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «همانا این مسجد برای جنب و حائض حلال نیست، جز بر محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله .»

علماء گفتند: این شرح و بیان جز در نزد شما جماعت خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله یافت نشود. حضرت رضا علیه السلام فرمود: و چه کسی این [فضیلت] را برای ما انکار می کند و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من شهر دانشم و علی درب آن.» پس هر که بخواهد وارد شهر دانش شود، باید از در آن وارد شود. ...

### **4. آیه ذوی القربی**

سخن خدا است که فرمود: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»؛ «و حق خویشاوندان را بده!» این امتیازی است که خدای عزیز و قهار، ایشان را به آن اختصاص داده و آنان را بر امّت برگزیده است. وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه را نزد من بخوانید! فاطمه علیهاالسلام را دعوت کردند. آن گاه حضرت فرمود: ای فاطمه! عرض کرد: لَبَّیْکَ ای رسول خدا! رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که فدک با اسب سواران و شتر سواران سپاه [و خلاصه با جنگ] به دست نیامده، بلکه آن مختص من است، نه مسلمانان. به خاطر فرمان خداوند آن را برای تو قرار دادم. آن را برای خودت و فرزندانت نگه دار!

### **5. آیه مودّت**

خدای عزیز فرمود: «قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی»؛ «بگو: به ازاء آن (رسالت) پاداشی از شما درخواست ندارم، جز دوستی در باره خویشاوندان [و اهل بیتم].» این امتیاز مختص پیامبر صلی الله علیه و آله و آل اوست، نه باقی انبیاء و آلشان... خداوند دوستی اهل بیت علیهم السلام را واجب کرد؛ چون می دانست آنها هیچ گاه از دین سر بر نمی تابند و هیچ گاه به گمراهی باز نمی گردند و [نکته] دیگر اینکه اگر مردی دوستدار مردی باشد، ولی یکی از خانواده او را دشمن بدارد، دلش [در دوستی او] سالم و صاف نخواهد ماند. پس هر کس به این دستور عمل کند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و خانواده او دوست باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی تواند او را دشمن بدارد و هر کس دوستی اهل بیت علیهم السلام را ترک کند و به آن عمل نکند و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را دشمن بدارد، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم است که او را دشمن بدارد؛ چرا که او واجبی از واجبات خدا را ترک کرده است. ... آن گاه که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابش ایستاد و خدا را سپاس گفت و ستود. سپس فرمود: ای مردم! به راستی خداوند بر شما عملی را واجب کرده است، آیا به آن عمل می کنید؟ کسی به او پاسخ نداد. روز دوّم در میان آنان ایستاد و همانند سخن روز قبل را تکرار کرد. کسی به او پاسخ نداد. روز سوم در میان آنان ایستاد و فرمود: ای مردم! به راستی خداوند عملی را بر شما واجب کرده است، آیا به آن عمل می کنید؟ کسی پاسخ او را نداد.

سپس فرمود: ای مردم! متوجّه باشید آن [عمل واجب] در مورد طلا و نقره و خوردنی و پوشیدنی [و خلاصه در باره درخواست مال ]نیست. مردم گفتند: پس در این صورت، آن را بیان کنید! حضرت این آیه (پیش گفته) را تلاوت فرمود. [مردم] گفتند: اگر این باشد، آری، عمل می کنیم. ولی بیشتر آنان وفا نکردند... .

### **6. آیه صلوات**

خداوند می فرماید: «اِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما»؛ «خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود بفرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم باشید!»

و سلام و درود کامل آن است که بر آل او نیز سلام و دورد فرستاده شود.

... مأمون گفت: این چیزی است که در آن هیچ گونه اختلافی نیست، بلکه اتفاق نظر است. آیا در نزد شما در علماء عامّه، از جمله زمخشری به این مسئله اعتراف دارند که آیه مباهله قوی ترین دلیل بر برتری اصحاب کساء علیهم السلام است

مورد «آل» چیزی واضح تر از این در قرآن وجود دارد؟

### **7. آیه سلام بر اهل بیت علیهم السلام**

ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: شما را از سخن خداوند آگاه می سازم که فرمود: «یَس وَ الْقُرْآنِ الْحَکیمِ اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ عَلی صِرَاطٍ مُسْتَقیمٍ»؛ «یآس، سوگند به قرآن حکمت آموز که قطعا تو از فرستادگان بر راه راست هستی.» مقصود از «یآس» چیست؟ علماء گفتند: [مقصود از ]یآس محمّد صلی الله علیه و آله است و در این سخن تردیدی نیست. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و آلش با این [آیه و آیات دیگر ]فضیلتی بخشیده است که هیچ کس با اندیشیدن [نیز] به کُنْه آن نرسد و آن این است که خداوند متعال بر هیچ کس سلام نفرستاده، مگر بر پیامبران الهی، مانند: نوح علیه السلام ، ابراهیم علیه السلام ، موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و نفرموده سلام بر آل نوح علیه السلام ، و یا آل ابراهیم علیه السلام ... تنها در مورد آل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود «سَلامٌ عَلی إِلْ یاسینَ»؛ یعنی سلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله .

در ادامه، امام رضا علیه السلام به آیات خمس و غنیمت، اطاعت از صاحبان امر، ولایت، اهل الذکر، امر به نماز اهل بیت و... استناد می کنند که دلالت بر برتری اهل بیت علیهم السلام و برگزیدگی آنان دارد.

یکی از شیوه های هدایتی امامان شیعه، مناظره و احتجاج با مخالفان بوده است؛ از اینرو تک تک امامان معصوم علیهم السلام این شیوه را داشته اند.

در این مقاله، نکته هایی از شیوه مناظره حضرت رضا علیه السلام و برخوردهای ایشان با مخالفان و مکتبها و مذهبهای مختلف، مطرح خواهد شد، به این امید که راهگشای مبلّغان گرامی در مناظرات باشد.

### **الف. میدان دادن به طرف مقابل**

در جلسه مهمی که تمام سران ادیان و مذاهب حضور داشتند، یکی از مسائلی که کاملاً حضرت رضا علیه السلام رعایت کرد، میدان دادن به طرفهای مقابل بود. هرگز حضرت در مناظره، حالت تهاجمی نگرفت و شروع به پرسش نکرد؛ بلکه با حوصله فراوان به مخالفان میدان داد تا اگر خواستند، پیشقدم شوند. به این سبب، به رأس الجالوت، پیشوای بزرگ یهودیان فرمود: «تَسْأَلُنی اَوْ اَسْأَلُکَ؟ فَقالَ بَلْ اَسأُلُکَ وَ لَسْتُ اَقْبَلُ مِنْکَ حَجّةً اِلاّ مِنَ التَّوْراةِ اَوْ مِنَ الْاِنْجیلِ اَو مِن زَبُورِ داوُدَ اَوْ مافِی صُحُفِ اِبْراهیمَ وَ مُوسی؛ از من می پرسی و یا من از تو بپرسم؟ رأس الجالوت گفت: من از تو می پرسم؛ ولی هیچ دلیلی را از تو نمی پذیرم؛ مگر اینکه در تورات یا انجیل یا زبور داوود یا صحف ابراهیم و موسی باشد.»

حضرت با اینکه از اوّل به او میدان داد، در مرحله بعدی نیز از پیشنهاد او کاملاً استقبال کرد و در واقع، میدان را بر او بازتر کرد؛ بر عکس، خصم عرصه را بر حضرت ضیق تر کرد و گفت که فقط از منابع مورد قبول خودش حجت می پذیرد با این حال، حضرت به گرمی پذیرفت و فرمود: «لَا تَقْبَلْ مِنِّی حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطِقُ بِهِ التَّوْرَاةُ عَلَی لِسَانِ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ علیهماالسلام وَ الْإِنْجِیلُ عَلَی لِسَانِ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ علیهاالسلام وَ الزَّبُورُ عَلَی لِسَانِ دَاوُدَ علیه السلام ؛ دلیلی از من نپذیر؛ مگر آنچه از تورات که بر زبان موسی بن عمران و آنچه از انجیل که بر زبان عیسی بن مریم و آنچه از زبور که بر زبان داوود آمده است.»

### **ب. اعطای آزادی کامل به مخالفان**

ممکن است به افراد در آغاز مباحثه میدان داده شود؛ ولی در پرسشها محدودیت ایجاد شود و به آنها اجازه پرسش در حیطه خاص داده نشود؛ اما حضرت ثامن الحجج علیه السلام کاملاً به مخالف خود آزادی داد و به او اعلام کرد که هر چه می خواهد بپرسد. اکنون به یک نمونه در این باره توجّه شود:

آن حضرت به جاثلیق، پیشوای بزرگ مسیحیان فرمود: «یا جاثَلیقُ! سَلْ عَمَّا بَدَا لَک؛ ای جاثلیق! از آنچه برایت ظاهر می شود (و آنچه می خواهی) بپرس.»

البته این گونه آزادی قائل شدن برای رقیب، از هر کسی بر نمی آید. انسانهای آگاه چون امامان معصوم و آنها که به علم بی نهایت الهی وصل اند، می توانند چنین مطلبی را شجاعانه اعلام کنند؛ اما دیگرانی که مناظره می کنند دست کم در حیطه بحث مورد نظر باید آگاهی و تسلّط کامل داشته باشند و گرنه نباید به مناظره و احتجاج تن دهند.

### **ج. انصاف**

در مناظره و احتجاج باید طرفین از مرز انصاف و عدالت خارج نشوند و تنها به فکر غلبه و پیروزی از هر راهی نباشند.

حضرت رضا علیه السلام سخت بر این مسئله تکیه داشت و تلاش می کرد، هم طرف مقابل و هم خود از حَدّ انصاف خارج نشود.

عمران صابی بعد از اینکه امام هشتم علیه السلام اعلان کرد هر کس هر پرسشی دارد بپرسد، برخاست و گفت: «ای عالم مردم! اگر شما [مردم را[ دعوت به پرسش نکرده بودی، من اقدام به پرسش نمی کردم.» حضرت فرمود: «اگر در بین جمعیت، عمران صابی باشد، تو همانی؟»

عرض کرد: «آری، من همانم.» آن گاه حضرت، یکی از مهم ترین شرایط مناظره را بیان کرد و فرمود: «سَلْ یا عُمْرانُ وَ عَلَیْکَ بِالنِّعْمَةِ وَ اِیّاکَ وَالْخَطَلَ وَالْجَوْرَ؛ ای عمران! بپرس و بر تو لازم است که انصاف به خرج دهی و از مغالطه کاری و ستمگری پرهیز کنی.»

محمد بن عبدالله خراسانی خادم حضرت علیه السلام می گوید: مردی از زنادقه بر امام رضا علیه السلام وارد شد؛ در حالی که گروهی نزد حضرت بودند. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: «آیا این گونه نمی بینی اگر سخن، سخن شما باشد (و خدا و قیامتی در کار نباشد) ـ در حالی که او (خدا) چنان که شما می گویید نیست ـ آیا این گونه نیست که ما و شما از نظر راه یکسان هستیم و روزه گرفتن و نماز خواندن به ما ضرر نمی رساند.» پس او ساکت شد. آن گاه حضرت ادامه داد و فرمود: «اگر سخن، سخن ما باشد - و او همان گونه باشد که ما می گوییم، آیا شما هلاک نشده اید و ما نجات نیافته ایم؟»

### **د. با حوصله برخورد کردن**

در مناظرات، ممکن است گاهی خصم از مرز ادب خارج شود؛ از اینرو لازم است مدافعان اسلام با صبر و حوصله، طرف مقابل را رام کنند. ثامن الحجج علیه السلام در مناظره خویش از این ویژگی نیز به خوبی استفاده کرده و هرگز برخورد نامناسب طرف مقابل، باعث نشده است که از مرز حق و اعتدال خارج شود؛ بلکه با حوصله تمام و با منطق قوی، طرف را به تسلیم واداشته است.

ابن ابی نجران و صفوان هر دو نقل کرده اند که «حسین بن قِیاما» از رؤسای واقفیه (و هفت امامیها) از ما درخواست کرد که اجازه بگیریم خدمت امام رضا علیه السلام برسد. ما هم اجازه گرفتیم. وقتی نزد امام رسید، بی ادبانه گفت: «تو امامی؟» حضرت فرمود: «آری.» گفت: «به راستی من خدا را شاهد می گیرم که تو امام نیستی.»

حضرت بدون آنکه ناراحت شود، مدتی طولانی به زمین خیره شد؛ آن گاه به حسین رو کرد و فرمود: «چه کسی به تو تعلیم داده و گفته است که من امام نیستم.» گفت: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است که امام عقیم نیست؛ ولی تو به این سن (بالا) رسیده ای و هنوز فرزندی نداری.» راوی می گوید: «حضرت رضا علیه السلام باز سر به زیر انداخت و بیش تر از قبل به زمین خیره شد.» آن گاه سربرداشت و فرمود: «اِنّی اُشْهِدُ اللّه َ اَنَّهُ لایَمْضیِ الاَْیّامُ وَ اللَّیالی حَتّی یَرْزُقَنِی اللّه ُ وَلَدا مِنّی؛ خدا را شاهد می گیرم که شب و روزهای [زیادی] نخواهد گذشت؛ مگر آنکه خداوند، فرزندی را روزی من می کند.» عبدالرحمان بن ابی نجران می گوید: «از روزی که حضرت آن سخن را گفت، شماره کردم. کم تر از یکسال گذشت، سپس خداوند، ابوجعفر «جواد علیه السلام » را به او عنایت فرمود.»

راستی دقت در این برخورد و مناظره به خوبی نشان می دهد که تا چه حد امام رضا علیه السلام در برخوردها حوصله به خرج می داد و هرگز بی ادبی طرف، باعث نمی شد که حضرت نیز تند برخورد کند.

### **ه . استفاده از مقبولات خصم**

باید در مناظره با هر گروهی، علاوه بر براهین عقلی از دلایلی استفاده شود که مورد قبول و پذیرش طرف است. حضرت رضا علیه السلام این اصل را به شایستگی مراعات کرد؛ با مسیحیان از طریق تورات و انجیل، با یهودیان از طریق تورات و... استدلال کرد. اکنون نمونه های ذیل را در این باره مرور می کنیم:

1. حسن بن محمد نوفلی می گوید: به حضرت خبر دادم، مأمون، اصحاب ادیان و مذاهب را جمع کرده و از شما دعوت نموده است که با آنان مناظره کنی. حضرت فرمود: «می دانی که مأمون چه زمانی از این عملش پشیمان می شود؟ زمانی که احتجاجهای من را با اهل تورات، با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان، و با اهل زبور با زبورشان و بر صابئین با عبرانیشان و بر طرفداران هربذه با فارستیشان و... بشنود.»

این جملات نشان می دهد که حضرت با هر گروه با دلایلی استدلال و استناد کرده که صد در صد مورد قبول و پذیرش آنان بوده است.

2. مأمون به جاثلیق گفت: «این، پسر عمویم علی، فرزند موسی بن جعفر از فرزندان فاطمه، دختر پیغمبر و فرزند ابی طالب است. دوست دارم با او احتجاج کنی و سخن بگویی و انصاف دهی.»

جاثلیق گفت: «ای امیرمؤمنان! چگونه بامردی احتجاج کنم که او با من احتجاج می کند با کتابی که من منکر آن هستم و با پیامبری که من به او ایمان ندارم.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ای مسیحی! اگر من با انجیلت با تو احتجاج کنم، آیا اقرار می کنی؟»

گفت: «آیا من توان دارم آنچه را انجیل به آن نطق کرده انکار کنم؟! آری، به خدا بر خلاف میلم، اقرار می کنم.» آن گاه حضرت از افرادی که در آنجا بودند خواست بخشهایی از انجیل را بخوانند که بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دلالت دارد.

رأس الجالوت، قسمتی از سفر سوم را خواند که به نام محمد صلی الله علیه و آله تصریح داشت. حضرت به جاثلیق فرمود: «ای مسیحی! تو را به حق عیسی و مادرش سوگندت می دهم آیا متوجه شدی که من به انجیل آگاهم؟» گفت: «بله.»

همین طور امام هشتم علیه السلام در برخورد با رأس الجالوت بخشهایی از تورات را خواند؛ به گونه ای که رأس الجالوت از تلاوت، بیان و فصاحت او تعجب کردتا به نام محمد صلی الله علیه و آله رسید، رأس الجالوت گفت: «آری. این احمد و ایلیا و دختر احمد و شُبَّر و شُبَیْر هستند که تفسیرش به عربی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می شود.»

جاثلیق و رأس الجالوت، وقتی از آگاهی حضرت رضا علیه السلام به تورات و انجیل آگاه شدند، گفتند: «به خدا قسم، چیزی برای ما آوردی (و دلیلی اقامه کردی) که توان رد آن را نداریم؛ مگر اینکه تورات و انجیل و زبور را انکار کنیم.»

### **و. احتجاج با زبان خصم**

هر زبان، ظرفیتها و لطافتهایی دارد که فقط اهل آن، متوجه می شود. در مناظره ها خوب است کسانی وارد عرصه شوند که با زبان مقابل، کاملاً آشنایی داشته باشند و وجود مترجم و واسطه، خیلی مثمرثمر نیست.

یکی از شیوه های امام هشتم علیه السلام این بود که با هر کسی مناظره می کرد با زبان خود او سخن می گفت. شاهد این ادعا، مطلبی است که نقل می کنیم:

در سفری که حضرت به بصره داشت، عمرو بن هدّاب به امام هشتم علیه السلام رو کرد و گفت: «محمد بن فضل هاشمی چیزهایی از شما گفته است که دلها زیر بار آن نمی رود.» حضرت فرمود: «چه گفته است؟» عمرو گفت: «به ما خبر داده است که به تمامی آن چیزی که خدا نازل فرموده است، آگاهی داری و با تمامی زبانها و لغات آشنا هستی.» حضرت فرمود: «محمد راست گفته است و من به او خبر دادم. پس بیایید سؤال کنید.» عمرو گفت: «من، قبل از همه با زبانها و لغات امتحان می کنم. این رومی است و این هندی و این فارسی است و این ترکی. پس آنها رااحضار کرد.» حضرت فرمود: «فَلْیَتَکلَّمُوا بِما اَحَبُّوا اَجِبُ کُلَّ واحِدٍ مِنْهُمْ بِلِسانِهِ اِنْ شاءَ اللّه ؛ پس سخن بگویند آنچه دوست دارند تا هر کدام را با زبان خودشان جواب دهم ان شاء اللّه .» هر یک از آنها مسئله ای با زبان خویش پرسیدند. پس حضرت با زبان خود آنها و لغاتشان جواب داد. مردم متحیر شدند و با تعجب، اقرار کردند که آن حضرت، نسبت به لغات و زبان آنها فصیح تر است.

### **ز. استفاده از شیوه جدل**

گاه خصم، مطالبی را در باطن قبول دارد؛ ولی حاضر نیست به آن اعتراف کند و لازم است مناظره کنند. در این مورد باید از اصل غافلگیری بهره برداری کرد و خصم را به اعتراف وادار نمود.

حضرت رضا علیه السلام در مواردی از این اصل در مناظره استفاده کرده است؛ از جمله اینکه آن حضرت به جاثلیق فرمود: «یا نَصْرانِیُّ! وَاللّه ِ اِنّا لَنُؤمِنُ بَعیسَی الَّذی آمَنَ بِمُحَمَّدٍ وَ ما نَنْقِمُ بِعیساکِمُ شَیْئا اِلاَّ ضَعْفَهُ وَ قِلَّةَ صِیامِهِ وَ صَلاتِهِ؛ ای مسیحی! به خدا قسم ما ایمان به عیسایی داریم که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و ما ایرادی بر عیسای شما نداریم؛ جز ضعف و کمی روزه گرفتن و نماز خواندن او.» جاثلیق گفت: «به خدا سوگند! علمت را فاسد و امرت را ناتوان کردی. من گمان داشتم که تو داناترین مسلمان هستی.»

حضرت فرمود: «چگونه؟» وی پاسخ داد: «گفتی عیسی ضعیف و کم روزه و کم نماز بود؛ حال آنکه عیسی یک روز هم افطار نکرد و شب هرگز نخوابید و همیشه روزه دار و شبها [در حال نماز] بیدار بود.»

حضرت فرمود: «فَلِمَنْ کانَ یَصُومُ وَ یُصَلّی؟؛ [اگر عیسی خداست] پس برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟»

جاثلیق لال و منطقش قطع شد.

این کار در واقع، استفاده از غفلت جاثلیق بود و از زبان خود او اقرار گرفت که عیسی بنده خدا بوده است، نه خدا. علما و بزرگان ما نیز گاهی از این اصل بهره برده اند. در این باره به این داستان توجه کنید:

روزی سلطان الجایتو بر اثر خشم، یکی از همسرانش را سه طلاقه کرد و بعد پشیمان شد؛ ولی طبق مذاهب چهارگانه اهل سنت، زن بر او حرام شده بود و دیگر حق رجوع نداشت و باید زن با مردی به عنوان محلّل ازدواج می کرد و بعد از طلاق، می توانست با او ازدواج کند.

شاه از این حکم به شدّت ناراحت شد. یکی از وزرا گفت: «عالمی است در حلّه عراق به نام علاّمه حلّی که این طلاق، طبق نظر او باطل است.» سلطان، نامه ای نوشت و او را به مقر حکومت احضار کرد؛ ولی با اعتراض علمای اهل سنت رو به رو شد. آنها گفتند: «مذهب علاّمه، باطل است؛ چون رافضی است و عقل ندارد.»

علاّمه، همراه نامه و قاصدان به سلطانیه رفت و هنگام ورود، کفش خود را به دست گرفت. بعد از سلام، کنار شاه نشست. علمای حاضر گفتند: «نگفتیم که این عالم شیعه، ضعف عقل دارد؟» شاه گفت: «علت رفتار او را از خودش بپرسید.» علما گفتند: «چرا هنگام ورود در برابر شاه خم نشدی و آداب مجلس را مراعات نکردی؟» علاّمه پاسخ داد: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عالی ترین مقام حکومت را داشت. مردم فقط به او سلام می کردند؛ نه اینکه بر او سجده کنند. قرآن در آیه 61 سوره نور می فرماید: «هر گاه بخواهید به خانه ای وارد شوید، سلام کنید که این تحیّت و سلام، برکتی نیکو از جانب خداست» و همه علما اتفاق دارند که سجده برای غیر خدا جایز نیست.» گفتند: «چرا ادب را رعایت نکردی و مستقیم، نزد شاه رفتی و کنار وی نشستی؟» جواب داد: «در مجلس جز در کنار شاه، جای خالی نبود.»

گفتند: «چرا کفشهای خود را همراه آوردی؟» علاّمه گفت: «ترسیدم پیروان مذهب حنفی آن را بدزدند؛ چنان که ابوحنیفه کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را دزدید.» علمای حنفی گفتند: «این تهمت است. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز ابوحنیفه متولد نشده بود.»

علاّمه گفت: «مرا ببخشید. شافعی، این دزدی را انجام داده بود.» علمای شافعی با عصبانیت بانگ برآوردند: «تهمت نزن. شافعی، سالها پس از رحلت پیامبر به دنیا آمد.» علاّمه گفت: «پس احمد حنبل یا مالک این عمل را انجام داده است.» علمای مالکی و حنبلی پاسخ مشابهی دادند.

در این هنگام، علاّمه به سلطان رو کرد و گفت: «دانستی که به اعتراف خود علمای اهل سنّت، هیچ یک از رؤسای چهار مذهب، در زمان پیامبر نبوده اند و این بدعتی است که ساخته اند و اگر مجتهدی اعلم از آن چهار نفر باشد؛ ولی فتوایش خلاف آنها باشد، به فتوایش عمل نمی کنند.»

شاه پرسید: «آیا به راستی هیچ کدام از پیشوایان مذاهب چهارگانه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده اند؟» آنها گفتند: «آری، ای سلطان!» علاّمه ادامه داد: «شیعیان پیرو امیرمؤمنان علی علیه السلام هستند که جان پیامبر و پسر عمو و برادر و وصی [و در زمان] او بوده است.»

سلطان گفت: «از این حرفها بگذر. من شما را برای این احضار کرده ام که مسئله سه طلاقه بودن همسرم را حل کنی» آیا سه طلاقه کردن زن در یک مجلس روا است؟»

علاّمه گفت: «آیا دو مرد عادل، شاهد طلاق شما بوده اند؟» شاه جواب داد: «نه.» علاّمه ادامه داد: «بنابراین، یکی از شروط طلاق، محقق نشده و همسرتان بر شما حلال است.»

شاه خدابنده پس از مجاب شدن علمای اهل سنّت و رسیدن به آرزوی خویش در همان مجلس، مذهب تشیع اثنی عشری را پذیرفت و آن رااعلام کرد. از آن پس علاّمه، سخت مورد علاقه سلطان محمد خدابنده قرار گرفت و از امکانات حکومت به نفع اسلام و توسعه تشیع بهره برد.

### **ح. مشخص کردن طرف مقابل**

گاه انسان با جمعی رو به رو می شود که همه مخالف اند. در این موارد، شیوه مناظره، می طلبد که از آنان خواسته شود، فردی را به عنوان نماینده خویش انتخاب کنند تا با او مناظره شود. در غیر این صورت، به نتیجه نمی رسد؛ چون از جمع، هر کسی سخنی می گوید.

حضرت رضا علیه السلام این شیوه را نیز به کار برده است؛ از جمله روزی مأمون، گروهی از فقها و متکلمان را جمع کرد تا با امام هشتم علیه السلام مناظره کنند.

آن بزرگوار فرمود: «اِقْتَصِرُوا عَلی واحِدٍ مِنْکُمْ یَلْزِمُکُمْ ما یَلْزِمُهُ؛ شما یک نفر از بین خود انتخاب کنید و هر چه او پذیرفت، شما ملتزم شوید.» همه رضایت دادند که یحیی بن ضحاک سمرقندی ـ که مانند او در خراسان نبود ـ انتخاب شود.»

### **ط. اقناع مخالف**

مناظره گر باید آن چنان در مناظره قوی باشد که تمام راهها را بر مخالف ببندد و کاملا او را با ادله محکم و قابل قبول قانع کند.

حضرت رضا علیه السلام در مناظرات خود از چنین شیوه ای برخوردار بود. بدین سبب، مخالفان کاملاً قانع می شدند و برخی از آنها نیز هدایت می یافتند؛ چون زمینه هدایت در آنان بود.

1. عمران صابی، مناظره ای طولانی با حضرت رضا علیه السلام دارد. نوفلی می گوید که سؤال و جواب بین امام رضا علیه السلام و عمران صابی طولانی شد و حضرت او را در اکثر مسائل، مجاب کرد تا رسید به آنجا که گفت: «ای آقای من! شهادت می دهم تو چنان هستی که وصف کردی؛ ولی یک مسئله باقی مانده است.»

مسئله بعدی و آخرین مسئله را پرسید و حضرت به خوبی پاسخ داد. آن گاه گفت: «آقای من! فهمیدم و شهادت می دهم که خدا چنان است که شما وصف، و به یگانگی توصیفش کردی و اینکه محمد بنده ای برانگیخته بر هدایت و دین حق است.» آن گاه رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد. وقتی متکلمان، حالت عمران را دیدند ـ که هیچ گاه در جدل مغلوب نشده بود ـ به امام رضا علیه السلام نزدیک نشدند.»

2. رأس الجالوت، پیشوای یهودیان وقتی کاملاً قانع شد، گفت: «به خدا قسم! ای پسر محمد! اگر ریاست عامّه ام بر تمام یهودیان نبود، به احمد ایمان می آوردم و فرمان تو را اطاعت می کردم.»

در مناظرات، ممکن است گاهی خصم از مرز ادب خارج شود؛ از اینرو لازم است مدافعان اسلام با صبر و حوصله، طرف مقابل را رام کنند

معلوم می شود رأس الجالوت از نظر ادله کاملاً قانع شده و حقانیت دین محمد صلی الله علیه و آله برای او روشن شده بود؛ ولی ریاست طلبی و دنیا دوستی به او اجازه نداد که به حضرت ایمان آورد و مسلمان شود.

3. ابویعقوب بغدادی می گوید که ابن سکّیت، پرسشهایی درباره راز اختلاف معجزات پیامبران پرسید و حضرت، جواب کامل و قانع کننده ای داد. ابن سکّیت مرتب می گفت: «وَاللّه ِ ما رَأَیْتُ مِثْلَکَ قَطُّ؛ به خدا قسم هرگز مانند تو ندیدم.»

### **ی. کادر سازی**

یکی از امور مورد اهتمام حضرت در مناظره ها، کادر سازی بود. خوب است آنها که در فن مناظره تخصص دارند، این فن را به دیگران تعلیم دهند تا در نبود آنان، دیگران ادامه دهنده راهشان باشند.

حضرت رضا علیه السلام پس از آنکه عمران صابی مسلمان شد، روی او سرمایه گذاری و او را برای مناظره با مخالفان آماده کرد.

حضرت ثامن الحجج علیه السلام غلامش را به دنبال عمران صابی فرستاد و او را احضار کرد. حضرت به وی مرحبا گفت و لباس و خلعتی بر او پوشاند و ده هزار دینار نیز به وی صله داد.

راوی می گوید: «بعد ازاین قضیه، کار عمران این بود که متکلمان، نزد او جمع می شدند. پس او دلایل آنان را ابطال می کرد.»

بدین طریق، شاگردان، فن مناظره را می آموختند و کادر سازی صورت می گرفت.

جامی از شربت «سَویق»1 می نوشد و ذکرگویان، راه می افتد. سیمایش مصمم است و گام هایش استوار. آرام و مطمئن قدم برمی دارد. به محلّ ملاقات می رسد. درب قصر گشوده می شود. ستونی از نور به درون می دود و دسته ای روشنایی، گوشه و کنار قصر را فتح می کند. همهمه گنگی مجلس را فرا می گیرد. چشم ها به چهارچوب در دوخته می شوند. خلیفه از جایش بلند می شود؛ دست هایش را روی سینه اش گذاشته است؛ به سوی در ورودی قصر قدم برمی دارد. همین طور محمد بن جعفر2 و فرزندان بنی هاشم، که فروغ نگاه هایشان به سیمای پیشوایشان می افتد، در حالی که نوعی اضطراب در وجودشان نهفته است، از جا برمی خیزند.

مجلس ساکت و سنگین است. نفس ها بی صدا است. کسی یارای سخن گفتن ندارد. این وضعیت تا هنگامی که امام سر جای خویش می نشیند، ادامه می یابد.

عالمان سرشناسِ ادیان و مذاهب مختلف، پیرامون خلیفه نشسته اند. از مشهورترین و بانفوذترین آنها «جاثلیق»3، «رأس الجالوت»4، «نسطاس رومی»5، «هربز اکبر»6 و «رؤسای صابئین»7 است. همین طور عالمان بزرگ علم کلام که از چهارسوی سرزمین های اسلامی فراخوانده شده اند. و نیز تعدادی از فرماندهان و مقامات لشکری و کشوری که در فراسوی مجلس دیده می شوند.

عالمان بزرگِ ادیان، همچنان به امام چشم دوخته اند. ظاهر امام گویای آن است که چندان کهن سال و با تجربه نباشد. آنها با پوزخندهای تصنّعی لب هایشان کنار می روند و سفیدی دندان هایشان هویدا می گردد. گه گاهی نیز به گوش یکدیگر چیزی می گویند و با پاییدن پیرامون مجلس، علائمی به یکدیگر ردّ و بدل می کنند.

خلیفه با امام مشغول صحبت می شود. آنگاه چهره جاثلیق، به قاب نگاه اش می نشیند و خطاب به او می گوید:

ـ ای جاثلیق! این پسر عموی من، علی بن موسی الرّضا است. او از فرزندان فاطمه، دختر پیامبر ما و فرزند علی بن ابی طالب می باشد. دوست دارم با او مناظره کنی...

جاثلیق در حالی که هنوز نگاهش را از امام برنداشته است، می گوید:

ـ ای امیرمؤمنان! با کسی که به کتابی استدلال می کند که مورد قبول من نیست و به پیامبری عقیده دارد که به او ایمان ندارم، چگونه بحث و گفتگو کنم؟

امام که اوضاع را زیر نظر گرفته است، با لحنی آرام و دلنشین خطاب به او می فرماید:

ـ ای نصرانی! اگر به انجیل خودت استدلال کنم، اقرار می کنی؟

ـ اقرار؟ آری به خدا سوگند! اقرار می کنم هرچند به ضررم باشد.

امام که زمینه را فراهم می یابد، می فرماید:

ـ هرچه می خواهی بپرس و جوابش را بشنو.

ـ درباره نبوّت عیسی و کتابش چه می گویی؟

ـ من به نبوّت عیسی و کتابش و به آنچه به امّتش بشارت داده، و حواریون به آن اقرار کرده اند، اعتراف می کنم و به نبوّت آن عیسی که به نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم و کتابش اقرار نکرده و امّتش را به آن بشارت نداده، ایمان ندارم!

ـ آیا شما به هنگام قضاوت از دو شاهد عادل استفاده نمی کنید؟

ـ آری.

ـ پس دو شاهد، از غیر اهل مذهب خود، بر نبوّت محمّد اقامه کن و از ما نیز بخواه که در مورد این مطلب، دو شاهد از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

ـ آیا شهادت کسی را که نزد عیسی بن مریم عادل و مورد قبول باشد، می پذیری؟

ـ آن فرد عادل کیست؟ نام ببرید.

ـ یوحنّای دیلمی.

ـ به به! محبوب ترین فرد نزد مسیح را بیان کردی!

ـ آیا انجیل این سخن را بیان نمی کند که یوحنّا گفت: «حضرت مسیح مرا از دین محمّد عربی با خبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او چنین پیامبری خواهد آمد، من نیز به حواریون بشارت دادم و آنها به او ایمان آوردند؟»

ـ آری! یوحنّا این سخن را از مسیح نقل کرده و به نبوّت مردی و اهل بیت و وصیّ اش بشارت داده است؛ اما نه از زمان نبوّت او سخن گفته و نه اهل بیت او را برای ما نام برده است.

ـ اگر کسی را بیاورم که آیاتی از انجیل را که نام محمّد و اهل بیت و امّتش در آنهاست، را تلاوت کند؛ آیا به او ایمان می آوری؟

ـ بله، بسیار خوب است.

آنگاه امام به نسطاس رومی رو می کند و با لحنی آرام و جذّاب می فرماید:

ـ آیا سِفْرِ سوم انجیل را از حفظ داری؟

ـ بله.

سپس صورت مبارک خود را به سوی رأس الجالوت بر می گرداند و می فرماید:

ـ آیا تو هم انجیل را می خوانی؟

ـ آری به جان خودم سوگند! می خوانم.

ـ سِفْرِ سوم را برگیر؛ اگر در آن از محمد و اهل بیتش ذکری شده بود، به نفع من شهادت بده....

آنگاه با لحنی گیرا و خوش آهنگ سِفرِ سوم را قرائت می کند تا اینکه به نام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رسد. بی درنگ رو به جاثلیق می کند و می فرماید:

ـ ای نصرانی! تو را به حقّ مسیح و مادرش، آیا قبول داری که من از انجیل باخبرم؟

ـ آری.

آنگاه نام پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام را تلاوت می کند و خطاب به او می افزاید:

ـ ای نصرانی! چه می گویی؟ این سخن عیسی بن مریم است؛ اگر آنچه را که انجیل می گوید، تکذیب کنی؛ موسی و عیسی را تکذیب کرده ای و کافر شده ای؟

ـ آنچه که در انجیل برای من روشن است، انکار نمی کنم و به آن اعتراف می نمایم.

سپس امام علیه السلام خطاب به آنهایی که با دقّت و حسّاسیّت، روند بحث را دنبال می کردند، می فرماید:

ـ همه شاهد باشید که او اقرار کرد.

آنگاه می فرماید:

ـ ای جاثلیق! هر سؤالی که می خواهی بپرس؟

ـ از حواریون عیسی بن مریم و علمای انجیل خبر بده که چند نفر بودند؟

ـ حواریون عیسی بن مریم دوازده نفر بودند که اعلم و افضل آنها «لوقا» نام داشت. اما علمای بزرگ نصرانی سه نفر بودند:

«یوحنّا»ی اکبر؛ در سرزمین «احی»8؛ «یوحنّا»ی دیگر در منطقه «قرقیسیا»؛9 و «یوحنّا»ی دیلمی در سرزمین «زجار»10 که نام پیامبر و اهل بیت و امّتش نزد او بود و به امّت عیسی و بنی اسرائیل بشارت داد.

سپس به اطراف مجلس نگاه می کند و می افزاید:

ـ ای نصرانی! به خدا سوگند، ما به آن عیسی ایمان داریم که به محمّد صلی الله علیه و آله وسلم ایمان داشت؛ البته تنها ایرادی که پیامبر شما داشت، این بود که: کم روزه می گرفت و کم نماز خواند!

جاثلیق با شنیدن این سخن، از جا کنده می شود. انگار به نقطه ضعف امام دست یافته است. شاید هم هنگامه اقبال و روی آوردن شانسش باشد. اینک زمان آن رسیده است که با طرح این نقطه ضعف، توجّه همه را جلب کند و ناتوانی رقیب را بر همگان نشان دهد. با این پندارهای ذهنی است که شادمانه می گوید:

ـ گمان می کردم که تو اعلم مسلمانانی! به خدا سوگند! علم خود را باطل کردی و پایه کار خویش را ضعیف نمودی.

امام در حالی که شاهد رنگ به رنگ شدن اوست، می پرسد:

ـ مگرچه شده است؟

ـ می گویی عیسی کم روزه و کم نماز بود، در حالی که او صائم الدّهر و قائم اللیل بود. و حتی یک روز را افطار نمی کرد و جز اندکی از شب، نمی خوابید.

امام علیه السلام با شنیدن اعتراف او، می پرسد:

ـ برای چه کسی روزه می گرفت و برای چه کسی نماز می خواند؟

در یک لحظه، افکار جاثلیق به هم می ریزد. فهمیده است که همه چیز به ضررش پیش می رود؛ مثل کسی که آب سردی به رویش پاشیده باشند، به تکاپو می افتد. اوّل تصمیم می گیرد که بگوید: «روزه و نمازهایش برای خدابود»؛ ولی با جرقه ای که در ذهنش می تابد، لب فرو می بندد؛ زیرا که این سخن، با ادّعای الوهیت و عقیده تثلیث او ناسازگار است. به همین جهت، چاره ای جز سکوت و سرافکندن ندارد.

امام که او را درمانده و سر به زیر می بیند، می فرماید:

ـ ای نصرانی! سؤال دیگری می پرسم.

جاثلیق که به عدم توانایی خویش پی برده است، آهسته و عاجزانه می گوید:

ـ اگر بدانم، پاسخ می گویم.

ـ چرا انکار می کنی که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد؟

ـ چون کسی که مردگان را زنده می کند؛ کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا می دهد؛ خود، پروردگار است و مستحقّ الوهیت می باشد.

ـ حضرت «الیسع»11 نیز همین کار را می کرد؛ او بر روی آب راه می رفت، مردگان را زنده می کرد، نابینا و مبتلا به برص را شفا می داد؛ اما امّتش قائل به خدا بودن او نشده اند و کسی او را عبادت نکرده است.

جاثلیق باردیگر سکوت می کند. امام وقتی درماندگی او را می بیند، به «رأس الجالوت» رو می کند و می فرماید:

ـ ای رأس الجالوت! آیا اینها را در تورات می یابی که بخت النّصر اسیران بنی اسرائیل را به شهر بابل آورد، خداوند حزقیل12 را به سوی آنها فرستاد و او مردگان آنها را زنده کرد؟ این واقعیت در تورات ضبط شده و هیچ کس، جز منکران حق، آن را انکار نمی کنند.

رأس الجالوت که شاهد سرنوشت نافرجام جاثلیق بود؛ به خود می آید و با لحنی نرم و آهسته می گوید:

ـ ما این را شنیده ایم و می دانیم.

ـ راست می گویی؛ ای یهودی! این سِفْر از تورات را بگیر.

رأس الجالوت چشم به آیات تورات دارد که صدای ملکوتی امام، در فضای سنگین قصر به طنین می آید. گوش ها به تلاوت آیاتی از تورات معطر می شوند و جان ها با شنیدن واژه های حقیقت، انس می گیرند.

تلاوت زیبای امام، قلب دانشمند یهودی را به لرزه در می آورد و او را به شگفتی فرو می برد. امام به چهره مضطرب وی و سایر عالمان حاضر، نگاه می افکند و سپس قسمتی از معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را که درباره زنده شدن مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج است، بر می شمارد و می فرماید:

ـ با این همه، ما هرگز او را پروردگار خود نمی دانیم.

آنگاه چنین به سخنانش ادامه می دهد:

ـ اگر به خاطر این گونه معجزات، عیسی را خدا می دانید، باید الیسع و حزقیل را نیز معبود خویش بشمارید؛ زیرا آنها نیز مردگان را زنده می کردند. و نیز ابراهیم خلیل پرندگان را سر می برید و گوشت آنها را درهم می کوبید و آنگاه اجزاء آنها را بر کوههای اطراف قرار می داد و آنها را فرامی خواند و همگی زنده می شدند. و موسی بن عمران نیز در مورد هفتاد نفر که با او به کوه آمده و بر اثر صاعقه مُرده بودند، چنین کاری را انجام داد؛ پس باید همه اینها را خدا بدانیم؟

پیشوای یهودیان که تاب بحث و قدرت پاسخ سؤالات امام را ندارد، بی درنگ چنین لب به سخن می گشاید:

ـ سخن، سخن توست و معبودی جز خداوند یگانه نیست.

باردیگر امام رو به آن دو می کند و در مورد کتاب «اشعیا»13 می پرسد. جاثلیق خودش را جا به جا می کند و می گوید:

ـ من از آن به خوبی آگاهم.

ـ آیا این جمله را به خاطر دارید که اشعیا به حضرت مسیح اشاره کرد و گفت:

«من کسی را دیدم که بر درازگوشی سوار است و لباس هایی از نور به تن دارد»؛ و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اشاره کرد و گفت:

«من کسی را دیدم که بر شتر خویش سوار است و نورش مثل نور ماه است»؟

ـ آری به خاطر داریم، اشعیا چنین سخنی گفته است.

ـ ای نصرانی! آیا این سخن مسیح را در انجیل به خاطر داری که فرمود:

«من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم می روم و «بارقلیطا»14 می آید؛ آن گونه که من درباره او شهادت داده ام، او نیز در باره من شهادت می دهد و همه چیز را برای شما تفسیر می کند»؟

ـ آری به خاطر داریم؛ آنچه را که از انجیل می گویی، قبول داریم.

سؤال و جواب های امام همچنان ادامه می یابد و بعد از اشاره به نابودی نخستین انجیل، پدید آمدن انجیل هایی چون:«مرقس»، «یوحنّا»، «لوقا» و «متی»15 را یاد آور می شود. اما جاثلیق و دیگران خسته و درمانده به نظر می رسند. باردیگر، وقتی امام خطاب به وی می فرماید: «هرچه می خواهی سؤال کن.» او از بیان سؤال، خودداری کرده می گوید:

ـ اکنون شخص دیگری غیر از من سؤال کند.

و سرانجام غمگینانه، به امام نگاه می کند و خطاب به حضرت، چنین لب به اعتراف می گشاید:

ـ به خدا سوگند! گمان نمی کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد!16

پی نوشت ها: 1. نوعی شربت، که از آرد درست می کردند. 2. فرزند امام صادق و عموی امام هشتم علی بن موسی الرّضا علیهماالسلام . 3. جاثلیق، به کسر«ث» و «لام»، لفظی است یونانی به معنای رئیس اسقف ها و پیشوای عیسوی ها، لقبی است که به علمای بزرگ نصاری داده می شود و نام شخص خاصّی نیست. به احتمال زیاد، معرّب کلمه «کاتولیک» باشد. 4. لقب پیشوای بزرگ یهودیان. 5. از عالمان بزرگ مسیحی که بیشتر برای کسی اطلاق می شود که عالم به علم طبّ باشد. (توحید، صدوق، ص 418)؛ قسطاس هم نوشته اند. 6. لقب مخصوص بزرگ زرتشتیان و پیشوای مذهبی آنان؛ «هیربذاکبر» نیز نوشته اند. 7. گروهی که خود را پیرو حضرت یحیی علیه السلام می دانند. 8. به سرزمین «اج» نیز معروف است. (توحید، صدوق، ص 421). 9. شهری در ساحل فرات. 10. نام دیگر آن «زحار»، «زخار»، «زجان» و «زجاراء» می باشد. 11. از پیامبران بنی اسرائیل؛ پسر عموی حضرت الیاس نبی علیه السلام . 12. از پیامبران بنی اسرائیل ملقّب به ذی الکفل؛ مدفون در قریه ای بین کوفه و حلّه؛ بعضی ها «حزقیال» نیز نوشته اند. 13. اشعیا یا شعیا، نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل. 14. منظور از «بارقلیطا» یا «فارقلیطا» که حضرت مسیح از آمدن او خبر داده است، حضرت محمد(ص) می باشد. این پیشگویی در انجیل «یوحنّا» در ابواب 14، 15 و 16 آمده است. قرآن، در آیه 6 سوره صف، این مطلب را از قول حضرت عیسی علیه السلام نقل نموده است:«وَ اذ قالَ عیسی بنُ مریمَ یا بنی اسرائیل انّی رسولُ اللّهِ اِلَیْکُم مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْ مِنَ التَّوراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدی اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛ و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است، بشارت می دهم. 15. انجیل های چهارگانه و معروفی که هم اکنون مورد استفاده مسیحیان می باشد. 16. بخشی از مناظره امام رضا علیه السلام با رهبران ادیان جهان. ر.ک: احتجاج، علاّمه ابی منصور طبرسی، ج 2، ص 401 ـ 414؛ توحید صدوق، ص 417 ـ 427، باب 65، ش 1؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ، علی بن حسین بن بابویه قمی، ج 1، ص 139، باب 12، ش 1.

### **اشاره**

امامان معصوم(ع) چشمه های جوشان معرفت و گنجینه های حکمت الهی هستند که چون چراغی پرفروغ و خاموش نشدنی فراسوی علم را با پرتو افشانی خود روشن می کنند. آنان با اندیشه ها و افکار منوّر خود، تاریکی های جهل را از بین برده و در هر زمان امید حق ستیزان را نومید می ساختند.

امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) همانند دیگر امامان معصوم(ع) دارای تمام کمالات و فضایل انسانی در مرتبه اعلی است که بعد از شهادت پدر بزرگوارش امامت و رهبری شیعیان را به عهده گرفت و به رغم مشکلات حاد جامعه مسلمین، در جهت بارور نمودن فرهنگ غنی اسلامی و هدایت جامعه مسلمانان از دریای مواج اندیشه های خود بهره می برد.

مقاله ای که از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، گامی است در بیان اندیشه های تابناک آن گوهر نبوی، امید است که ره توشه ای باشد برای پویندگان راه امامت و ولایت.

### **استناد به قرآن**

با اندکی تأمّل در زندگانی حضرت امام رضا(ع) روشن می شود که قرآن در سیره و سخن آن امام بزرگوار جایگاه ویژه ای داشته و زندگی روزمره خود را با آیات قرآن آن چنان آمیخته بود که در تمام ابعاد پرتوافشانی می کرد.

«ابراهیم بن عباس» یکی از همراهان حضرت رضا(ع) می گوید: «همه صحبت ها، جواب ها و مثال های آن حضرت نشأت گرفته از آیات نورانی قرآن مجید بود. انس و الفت ایشان با قرآن به گونه ای بود که هر سه روز یک بار قرآن را ختم می کرد و می فرمود: اگر بخواهم در کم تر از سه روز هم می توانم آن را ختم کنم، امّا هرگز آیه ای را تلاوت نمی کنم مگر این که در آن تدبّر می کنم که درباره چه چیزی و چه وقت نازل شده است.»(1)

خود آن حضرت (ع) در مورد پیروی از آیات الهی می فرمود: «قرآن سخن خداوند است از آن نگذرید و هدایت در غیر آن نجویید، زیرا گمراه می شوید.»(2)

«علی بن شعبه» می گوید: وقتی امام رضا(ع) در مجلس مأمون به گروهی از دانشمندان عراقی و خراسانی پیوست، مأمون گفت: منظور از آیه «ثمّ اورثنا الکتاب الّذین اصطفینا من عبادنا»(3) چیست؟

دانشمندان گفتند: منظور تمام امت است، یعنی همه امت پیامبر(ص) برگزیده اند و کتاب به آن ها ارث می رسد.

مأمون به امام رضا(ع) گفت: نظر شما چیست؟ امام رضا(ع) فرمود: خداوند در این آیه به عترت پاک پیامبر(ص) نظر دارد. مأمون پرسید: چگونه؟

امام(ع) فرمود: اگر همه امت، برگزیده خدا و وارث کتاب بودند، پس باید همه بهشت بروند، زیرا خداوند می فرماید: «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه ذلک هو الفضل الکبیر»(4) پس وراثت به عترت پاک رسول خدا اختصاص دارد. عترت پیامبر(ص) کسانی هستند که خداوند در کتابش آن ها را چنین توصیف می کند: «انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً».(5)

### **منع قرائت و تفسیرهای نادرست**

امام هشتم در فرصت های مناسب از تفسیرهای نادرست قرآن کریم جلوگیری کرده و معنای صحیح آیه را بیان می کرد. آن حضرت در ضمن گفتاری مفصّل به «علی بن جهم» فرمود:«اتّق اللّه ولاتنسب الی اولیاء اللّه الفواحش و تتاول کتاب اللّه برأیک؛(6) از خدا بترس و نسبت های ناروا به اولیای الهی نده و بپرهیز از این که کتاب خدا را طبق رأی خودت معنی و تفسیر کنی.» در یکی از جلسات علمی که در دربار مأمون تشکیل شده بود، امام رضا(ع) «حسن بن موسی وشاء» (یکی از دانشمندان عراق) را مورد خطاب قرار داد و به او فرمود: اهل عراق این آیه قرآن را چگونه قرائت می کنند؟ «انّه لیس من اهلک انّه عملٌ غیر صالحٍ؛(7) ای نوح! او از اهل تو نیست، او عمل غیر صالحی است.»

او پاسخ داد: یابن رسول اللّه! بعضی طبق معمول «انّه عملٌ غیر صالحٍ؛ او فرزند ناصالحی است قرائت می کنند، امّا بعضی دیگر بر این باورند که خداوند هرگز پسر پیامبری را مشمول قهر و غضب خود قرار نمی دهد و آیه را این گونه قرائت می کنند: «انّه عمل غیر صالحٍ؛ او فرزند آدم بدی است، فرزند تو نیست!» و می گویند او در واقع از نسل نوح(ع) نبود. خداوند به او گفت: ای نوح! این پسر از نسل تو نیست. اگر از نسل تو می بود من به خاطر تو او را نجات می دادم. امام فرمود: ابداً این طور نیست او فرزند حقیقی نوح و از نسل نوح بود، چون بدکار شد و از دستور خداوند نافرمانی کرد، پیوند معنوی اش با نوح بریده شد و به حضرت نوح گفته شد: این فرزند تو ناصالح است، از این رو نمی تواند در ردیف انسانهای صالح و برگزیده قرار گیرد.(8)

### **دعوت به امام شناسی**

مردم بعد از رحلت پیامبر(ص) جایگاه امامت و ولایت را نشناختند، بنابراین کسانی روی کار آمدند که هیچ گونه شایستگی و لیاقت در وجود آنان نبود، لذا این عدم آگاهی و شناخت پی آمدهای ناگواری همچون به وجود آمدن اختلافات، رواج بدعت ها و وارد نمودن زیان های سنگین علمی و فرهنگی بر جامعه اسلامی به دنبال داشت، به همین علت امامان معصوم(ع) در طول تاریخ اسلام تلاش نمودند تا تبیین صحیح و درستی از امامت و ولایت و جایگاه آن در شرع مقدّس اسلام ارایه کنند.

امام رضا(ع) همچون پدران بزرگوارش سخت تلاش نمود تا از فرصت ها بهره برداری نماید و در جامعه ای که امامت و خلافت رنگ پادشاهی و خودکامگی به خود گرفته بود و در حدّ ولایت عهدی تنزّل نموده بود، معنا و تفسیر روشنی از امامت و جایگاه آن ارایه دهد و مردم را به شناخت امام عصر خود رهنمون کند.

ایشان در مورد جایگاه رفیع امامت می فرمایند: «انّ الامامة اسّ الاسلام النّامی و فرعه السّامی. بالامام تمام الصّلوة و الزّکوة و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفی ءو الصّدقات و امضاء الحدود و الاحکام. الامام یحلّ حلال اللّه و یحرّم حرام اللّه و یقیم حدود اللّه و یدعوا الی سبیل ربّه بالحکمة و الموعظة الحسنة و الحجّة البالغة؛(9) به راستی امامت ریشه اسلام بالنده و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز، زکات، روزه و حج، جهاد، فراوانی غنایم، صدقات و اجرای حدود و احکام به وسیله امام انجام می شود. امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می کند و حدود الهی را برپا داشته و با بیان حکمت آمیز و اندرزهای نیکو و دلایل رسا مردم را به سوی خدا دعوت می کند.»

هم چنین اوصاف امامت را این گونه بیان می کند: «امام مانند خورشید فروزان است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق اعلا قرار دارد. امام ستاره راهنما در تاریکی ها، رهگذر شهرها، کویرها و گرداب دریاهاست. امام آب گوارای زمان تشنگی و راهنمای نجات بخش از هلاکت است.»(10)

### **هدایت منحرفان**

امام رضا(ع) به راهنمایی و هدایت منحرفان فکری و سیاسی بسیار اهمیت می داد. پس از شهادت امام کاظم(ع) گروهی چنین پنداشتند که امام موسی کاظم(ع) هم چنان زنده است. حضرت رضا(ع) به شیوه های گوناگون با این گروه روبرو می شد و به هدایت آن ها می پرداخت.

«عبداللّه بن مغیره» می گوید: من به مذهب «واقفیّه»(11) اعتقاد داشتم. وقتی برای به جای آوردن مراسم حج به مکه رفتم، شک و تردید تمام وجودم را فرا گرفت. خود را به دیوار کعبه چسباندم و گفتم: خدایا! حاجتم را می دانی مرا به بهترین و کامل ترین دین ها ارشاد فرما.

همان جا به قلبم خطور کرد که به مدینه نزد امام رضا(ع) بروم. وقتی به خانه آن حضرت رسیدم، به خدمتگزار گفتم: به مولایت بگو مردی عراقی آمده است. در این لحظه صدای امام رضا(ع) را شنیدم که دوبار فرمود: عبداللّه بن مغیره وارد شو!

وارد خانه شدم به چهره ام نگریست و فرمود: خداوند دعایت را مستجاب و تو را به دین خویش هدایت کرد. گفتم: اشهد انّک حجّة اللّه و امینه علی خلقه.(12)

### **اهمیت به نماز اول وقت**

همه پیامبران و اولیای الهی پس از معرفت خدا و اصول اعتقادات، نماز را بر همه چیز مقدّم می شمردند و آن را پیوند مقدّس عبد سالک با ربّ مالک می دانستند.

از منظر امام علی بن موسی الرضا(ع) هیچ عملی برتر و ارزشمندتر از نماز نیست. زیرا نزدیک ترین راه برای رسیدن به قرب الهی است.

آن حضرت بارها می فرمودند: «الصّلاة قربان کلّ تقی(13)؛ نماز هر انسان پارسایی را به خداوند نزدیک می کند.»

امام هشتم(ع) اهمیت نماز و تأثیر آن را در جامعه و آثار پربار نمازهای جماعت و قدرت تحوّل آفرینی آن را به مسلمانان و زمام داران ثابت نمود، لذا به هیچ قیمتی فضیلت نماز اول وقت را از دست نمی داد. حتّی در مهم ترین جلسات سیاسی و علمی به نماز اول وقت اهمیت می داد. موقعی که حضرت رضا(ع) در خراسان بود، روزی یکی از دانشمندان بزرگ به نام «عمران صابی» که منکر خدا بود به مجلس آن حضرت آمد و بین آن دو مذاکره و بحث شروع شد و ادامه یافت. بحث به جای داغ و باریکی رسیده بود و در همین هنگام صدای اذان ظهر به گوش رسید. امام همان لحظه برای نماز آماده شد و به مأمون عباسی گفت: وقت نماز فرارسیده است. عمران صابی با احساسات پرشور به امام عرض کرد: ای آقای من! قلبم رام و آماده شده، بحث خود را قطع مکن، بنشین پس از پایان بحث برای نماز برو. آن حضرت با کمال قاطعیت گفت: نماز را برگزار کنیم سپس برای بحث برمی گردیم. امام با همراهان برخاست و نماز خواندند و پس از اقامه نماز به همان مجلس بازگشت و به بحث ادامه داد.(14)

### **آشنایی با زبان های مختلف**

یکی از ویژگی های بارز امامان معصوم(ع) آگاهی آنان به علوم مختلف و اسرار نهان و آشکار جهان هستی به صورت علم لدنی و خدادادی است. به عبارت دیگر آنان دریای علم و سرچشمه اسرار الهی هستند که تشنگان علوم و معارف از زلال آن سیراب می شوند.

در لابه لای اخبار و احادیث متعددی که از ائمه معصومین(ع) روایت شده است به احادیثی بر می خوریم که به آشنایی آنان به برخی زبان ها اشاره دارد.

شیخ صدوق به نقل از اباصلت می گوید: امام رضا(ع) با هر گروه و ملّتی که مواجه می شد به زبان آنان سخن می گفت! به خدا سوگند او از خود آن ها به زبانشان داناتر بود و از خودشان فصیح تر صحبت می کرد.

روزی به او گفتم: ای پسر رسول خدا! من از آشنایی شما به این همه زبان های مختلف درشگفتم، چگونه ممکن است یک انسان به این همه زبان رایج و ملّت های مختلف آشنایی کامل داشته باشد. آن حضرت در پاسخ فرمودند: ای ابا صلت! من حجّت خداوند بر تمامی مردم هستم و خداوند کسی را حجت خود بر مردم جهان قرار نمی دهد مگر این که به زبان همه آنان آشنایی کامل داشته باشد.(15)

باز روایت شده است که «جاثلیق» به امام رضا(ع) گفت: ای فرزند رسول خدا! در این جا مرد سندی نصرانی هست که به زبان سندی احتجاج و سخن پردازی می کند. امام فرمودند: او را نزد من آورید. او را به حضور آن حضرت آوردند. امام رضا(ع) با او به زبان سندی سخن گفتند، سپس با او به مباحثه پرداختند.

امام رضا(ع) فرمودند: به زبان سندی خداوند را به یگانگی یاد کرد. پس از آن درباره عیسی و مریم با او سخن گفتند و پیوسته گام به گام او را از حالی به حال دیگر می بردند تا این که به زبان سندی گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّداً رسول اللّه. آن گاه کمربندش را بالا برد و زنّار را که به زیر میانه کمربند داشت، آشکار کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! این زنّار را شما با دست خود قطع کنید. علی بن موسی الرضا(ع) کاردی خواستند و آن را قطع کردند. آن گاه به «محمد بن فضل هاشمی» فرمودند: این مرد سندی را به حمّام ببر و پاکش ساز و بر او جامه بپوشان او و خانواده اش را به مدینه ببر.(16)

### **تعقّل و خردورزی**

پیشوایان و امامان(ع) در گفتار و رفتار برای عقل و خردورزی اهمیت بسیاری قایل شده اند و آن را قوی ترین ارکان و پایه زندگی دانسته اند تا آن جا که عدم آن را فاجعه و مصیبت بزرگی معرفی کرده اند. چنان که امام باقر(ع) فرمود: «لامصیبة کعدم العقل(17)؛ هیچ مصیبتی مانند بی خردی نیست.» امام رضا(ع) در روزگاری که امامت الهی در حد پادشاهی و ولایت عهدی تنزّل یافته بود، از عقل و خرد خویش بیش ترین بهره را برد و با تشکیل مناظرات و احتجاجات عقلانی خردورزان را جذب خویش نموده و عده ای از آن ها را به راه اصلی و حجت ظاهری و امامت هدایت نمود.

آن حضرت در تمام عرصه های زندگی به ویژه عرصه سیاسی اش رفتاری کاملاً حکیمانه و خردورزانه داشت. پذیرش ولایت عهدی در دوران امامتش یک موضع کاملاً عاقلانه در جامعه اسلامی بود که توانست تمام شیطنت ها و نقشه های مأمون را خنثی کند، به عنوان مثال هنگامی که مأمون امام را از مدینه به خراسان دعوت کرد، آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایتی خود پر کرد، به طوری که همه افراد پیرامون امام یقین کردند که مأمون بانیت سوء آن حضرت را از وطن خود دور می کند. هم چنین هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایت عهدی آن حضرت مطرح شد، امام به شدت استنکاف ورزید و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفت.

این مطلب همه جا پیچید که امام رضا(ع) از پذیرش خلافت و ولایت عهدی استنکاف ورزیده است، امّا بعد از قبولی ولایت عهدی امام رضا(ع) شرط کرد که در هیچ یک از شؤون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد.باز نه تنها سر جنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند، بلکه قراین حاکی از آن است که وضع جدید امام(ع) موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیش ترین دوران های عمر خود را در کوه های صعب العبور و آبادی های دوردست و با سختی و دشواری می گذراندند، با حمایت امام علی بن موسی الرضا(ع) حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند.

نتیجه این خردورزی و تدبیر آن شد که:

اولاً: افرادی که حتی امام را نمی شناختند و یا بغض آن حضرت را در دل داشتند با این تدبیر حکیمانه جزو عاشقان و شیفتگان امام رضا(ع) شدند.

ثانیاً: نه تنها مأمون نتوانست معارضان و مخالفان شیعی را به خود خوش بین سازد، بلکه امام مایه امید و تقویت روحیه آنان شد.

ثالثاً: نه تنها مأمون نتوانست امام را متهم به حرص بر دنیا و عشق به مقام و منصب نماید، بلکه حشمت ظاهری بر عزّت معنوی او افزود.

کوتاه سخن آن که مأمون در این کار نه تنها چیزی بدست نیاورد، بلکه بسیاری چیزها را از دست داد. این جا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند که تنها راه آن شیوه توسل به توطئه و قتل آن حضرت بود.(18)

پی نوشت ها:ـــــــــــــــــــــــ

19. کشف الغمة فی معرفة الائمه، علی بن عیسی اربلی، ج 2، ص 315 و مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 360.

20. مسند الرضا، ص 294.

21. سوره فاطر، آیه 32.

22. همان، آیه 32.

23. سوره احزاب، آیه 33.

24. تفسیر نورالثقلین، علی بن جمعه الحویزی، ج1، ص 318.

25. سوره هود، آیه 46.

26. بحارالانوار،مجلسی، ج 10، ص 65.

27. اصول کافی، کلینی، ج 1، ص 286.

28. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ص 436.

29. فرقه ای بودند که امامت علی بن موسی الرضا(ع) را نپذیرفتند و بعد از شهادت امام موسی کاظم(ع) در امامت و رهبری دچار ایستایی شدند.

30. اصول کافی، ج 1، ص 355.

31. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 1، ص 210.

32. عیون الاخبار الرضا، شیخ صدوق، ج 1، ص 172.

33. همان، ج 2، ص 232.

34. بحارالانوار، ج 49، ص 78.

35. همان، ج 78، ص 165.

36. گزیده ای از پیام مقام معظم رهبری دامت توفیقاته به نخستین کنگره حضرت امام رضا(ع) به نقل از پاسدار اسلام شماره 273 7 شهریور 1383، ص 13.